

Challenge of masculinity and Islamic family

Somaie Arab Khorasani *

Abstract

Masculinity is an emerging field of gender studies that examines the degree of conformity between biological male and ascribed and expected masculinity. Today, masculinity, which has been upgraded to masculinities, follows the study of male's gender, studies male behaviors that are claimed to be rooted in natural and authentic masculinity. To measure this claim, this article deals with the expectations of Islam from Muslim men and the objective behaviors of Muslim men. It seems that the Muslim man's behavior in some cases differs from the expected areas of Islam and Islamic ethics when dealing with a Muslim woman in the family. This article has used Persian proverbs and the reasons for violence of Muslim man against Muslim woman in other cultures in order to point out the behaviors of Muslim man with Muslim woman outside of Islamic teachings. This article focuses on examining the cognitive process that has created this difference in behavior, and points to the single-sex orientation of men in Muslim male culture following the extinction of competing cognitive forms as the reason for the prevalence of this practice. It is possible to solve this problem by strengthening other cognitive forms and following the teachings and recommendations in Islamic ethics, and it will lead to the removal of the accusation that women are considered subordinated in Islam due to some behavior of Muslim man.

Key Words: Gender, family, Religion, Islam, Masculinity.

* Assistant Professor, Faculty of Women and Family, University of Religions and Religions, Qom, Iran,
s.khorasani@urd.ac.ir.

چالش مردانگی فرهنگی و خانواده اسلامی

سمیه عرب‌خراسانی*

چکیده

مردانگی حوزه مطالعات جنسیتی نوظهوری است که به بررسی میزان انطباق مرد بیولوژیک و مردانگی منتسب و مورد انتظار می‌پردازد. مردانگی که امروزه و در پی مطالعه جنسیتی مردان به مردانگی‌ها ارتقا پیدا کرده است، به مطالعه رفتارهای مردانه‌ای می‌پردازد که ادعا می‌شود ریشه در مردانگی طبیعی و اصیل دارد. جهت بررسی این ادعا متن حاضر به انتظارات اسلام از مرد مسلمان و رفتارهای عینی او در خانواده و در مواجهه با زن مسلمان پرداخته است. به نظر می‌رسد رفتار مرد مسلمان در برخی موارد با حوزه‌های مورد انتظار اسلام و اخلاق اسلامی تفاوت دارد. جهت اشاره به رفتارهای خارج از آموزه‌های اسلامی مرد مسلمان با زن مسلمان از ضرب‌المثل‌های فارسی و دلایل نمایش خشونت مردان مسلمان با زنان مسلمان در فرهنگ‌های دیگر استفاده شده است. این نوشتار با تمرکز بر فرایند شناختی که این تفاوت را ایجاد و مانا کرده است بر تک‌جنس محوری در فرهنگ مرد مسلمان، در پی خاموشی فرم‌های شناختی رقیب اشاره دارد. حل این دشواری با تقویت دیگر فرم‌های شناختی و رعایت آموزه‌ها و توصیه‌های اخلاق اسلامی ممکن و سبب رفع اتهام کهنر انگاری زنان در اسلام به جهت برخی رفتارهای مرد مسلمان خواهد شد.

واژگان کلیدی: جنسیت، خانواده، دین، اسلام، مردانگی.

بیان مسئله

خانواده را می‌توان از مناظر متفاوتی بررسی و مطالعه کرد؛ از آن‌رو که خانواده می‌تواند معادل ابعادی چون کارکرد، اعضای مشارکت‌کننده در آن و همچنین به‌عنوان هویت مستقلی بیش از اعضا و کارکردهایش در نظر گرفته شود. خانواده می‌تواند به‌عنوان نهادی بیولوژیکی و سائق بنیاد، برساختی-فرهنگی، اقتصادی، عرصه‌ای خصوصی و جنسیتی، دارای هویت گروهی و ... باشد. این نهاد از هر یک از مناظر مورد اشاره معنای متفاوتی خواهد داشت؛ نکته با اهمیتی که لازم است محل تأمل و توجه باشد.

به نظر می‌رسد جامع‌ترین رویکرد در بررسی خانواده، نظرداشت هر سه منظر کلی اعضا، کارکرد و هویت نهاد مستقل آن باشد؛ زیرا بررسی جداگانه هر یک از این مناظر به معنای بررسی بعدی از خانواده و نه مجموعه آن است. براساس این چنانچه خانواده از منظر کارکرد یا اعضایش بررسی شود، این کارکرد و اعضای خانواده بررسی می‌شود نه خانواده. بنابراین بررسی خانواده از هر یک از مناظر اشاره شده به معنای بررسی یک بعد خانواده و نتایج حاصل از آن نیز مرتبط به همان بعد خواهد بود نه کلیت آن در مجموعه نهادی، کارکردی و اعضا (عرب‌خراسانی و حسینی، ۱۴۰۰، ص ۳۰۶).

خانواده از منظر اعضای تشکیل‌دهنده شامل زنان و مردان به‌عنوان کنشگران و عاملان اجتماعی است که در هر یک از حیثیت‌های کنشگری و عاملیت، روابط بین‌فردی و بین‌فردی-نهادی متفاوتی را رقم می‌زنند. هویت کنشگری دایره و امکان کنش محدودتری از عاملیت دارد؛ زیرا در عاملیت عنصر اراده، اختیار و انتخاب پررنگ‌تر و مورد تأکید بیشتری به نسبت حوزه کنشگری است. در وضعیتی که کنشگران را می‌توان همچنان کارگزاران اجرایی نهادهای میانه و ساختارهای کلان قلمداد کرد، حوزه عاملیت اعضا جامعه را به موقعیت طرف مذاکره ارتقا می‌دهد. در نتیجه این تغییر موقعیت، عاملان برای همکاری با نهادها و ساختارها نیاز به اقناع دارند و به درخواست‌هایی که ضرورت اقناعی برای آن‌ها نباشد یا سیاست‌گذار دلایل قابل قبولی برای آن ارائه ندهد، کمتر از پیشینیان کنشگر خود پاسخ می‌دهند.

زنان و مردان به‌عنوان عاملان اجرایی خانواده در انجام تکالیف جنسیتی و به‌عنوان واسطه میان نهاد خانواده (عرصه خصوصی) و اقتضانات کارکردی آن در حال تجربه روابط جدیدی نسبت به یکدیگر و در ارتباط با جامعه (عرصه عمومی) هستند. زنان و مردان به جهت تقابل جنسیتی که در طی فرایند جامعه‌پذیری به‌عنوان جنس مخالف می‌آموزند در مقابل یکدیگر و به جهت تغییر موقعیت از وضعیت کنشگر به موقعیت عاملیت، در مقابل جامعه قرار گرفته‌اند. تأکید حاضر بر

اعضا خانواده کاهش خانواده به گروه نیست؛ بلکه به موقعیت اعضا خانواده به عنوان عاملان جنسیتی اجرایی نظر دارد که می‌توانند و البته در حال چانه‌زنی در ارائه کارکردهای مورد انتظار از خانواده در کمیت‌ها و کیفیت‌های متفاوت، با لحاظ نظر خود (در وجه عاملیتی) هستند.

تمرکز بر اعضا خانواده با برش جنسیتی، حجم قابل توجهی از مطالعات حوزه جنسیت، خانواده و مسائل آن را به سمت زنان برده است. این امر در بستر دو امر اجتماعی اتفاق افتاده است. نخست، کاهش خانواده به یک جنس و یکی دانستن خانواده با زنان و بستر دوم نگاه آسیب‌شناسانه به مسائل خانواده است که مطالعات خانواده را به مطالعه نقش زنان و تحولات هویتی و جنسیتی آنان در رخداد آسیب‌ها تقلیل داده است. نگاه اجمالی به مطالعات حوزه خانواده و جنسیت در فضای دانش آکادمیک داخلی بیان‌کننده مطالعه متمرکز نقش زنان در آسیب‌های اجتماعی متوجه خانواده و جای خالی بررسی نقش، سهم و میزان تأثیر مردان (به عنوان عضو دیگر خانواده) در ایجاد و ادامه‌دار شدن آنهاست.

نگاهی که بیان‌کننده نادیده گرفتن مسائل و مشکلات تاریخی خانواده در زمان‌های گذشته و ایجاد تصویر نوستالوژیک با تأکید بر ثبات و دوام به عنوان نشانه موفقیت آن و جایگیری صحیح نقشی زنان تحت مدیریت مردان در آن نهاد است. آنچه در چهار دهه گذشته تحت عنوان مسائل و آسیب‌های خانواده معرفی شده است با مسئله تحولات عینی و ذهنی زنان گره خورده و این تصور را ایجاد کرده است که گویی مردان در ثبات نقشی خود تأثیری در ایجاد یا پیچیده‌سازی مسائل خانواده نداشته‌اند. این نگاه حتی در رویکردهای کلان جامعه به خانواده نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که در اسناد بالادستی و برنامه‌های کلان حکومتی نیز خانواده به زنان کاهش یافته و مسئله خانواده نیز مسئله زنان تلقی شده است (همان، ص ۳۰۸).

این نگاه افزون‌بر نقص و نادرستی، باعث شده است که مردان به عنوان جزء دوم خانواده و عامل موثر در مسائل آن نادیده بمانند؛ گویی آنان همواره در جایگاه مناسب خود قرار داشته و به شایستگی در حال انجام وظایف خود در قبال خانواده و زنان بوده‌اند. مطابق این رویکرد آنچه برای خانواده اتفاق افتاده است دو دلیل دارد: نخست خروج زنان از تصویر معیار و هنجار مورد نظر جامعه یا نظریه پشتیبان دولت در حوزه خانواده (جلالی، مهدوی زاهد، ۱۳۹۶، ص ۸۸) و دوم بیش‌خواهی آنان در واکنش هیجانی، عاطفی و غیرمنطقی به فراهم شدن امکان حضور در عرصه عمومی و فراموشی جایگاه حقیقی‌شان در تعلق داشتن به خانواده در نقش همسری و مادری.

اگرچه بخشی از این رویکرد صحیح و مسئله خانواده ناشی از برخوردهای غیرمناسب زنان با تکالیف‌شان به عنوان عضوی از جامعه و خانواده است، اما بیش باری جنسیتی و واسپاری تمامی

مسئولیت آشفته‌گی حوزه خانواده به زنان نه تنها غیرعینی بلکه مانع شکل‌گیری نگاه واقع‌گرایانه به خانواده و حل مسائل آن شده است. از آنجاکه هر واقعه عینی-اجتماعی، انتزاعی از کنش متقابل میان کنشگران اجتماعی است، خانواده و مسائل درون و بیرون آن نیز در همین رویه، ناشی از کنش اجتماعی متقابل زنان و مردان بوده و بدین جهت لازم است سهم مردان به نحو عینی در بروز اولیه و ادامه‌یابی آن مطالعه شود.

اعضا خانواده در فرایند جامعه‌پذیری جهت بر عهده‌گیری نقش‌های اجتماعی و از طریق جامعه‌پذیری جنسیتی برای بر عهده‌گیری نقش‌های خانوادگی آماده می‌شوند. در طی این فرایند آنان به‌عنوان شهروند، عضو عرصه عمومی و عضو خانواده (عرصه خصوصی) در موقعیت همسری و والدینی انتظارات اجتماعی را عینیت می‌بخشند؛ یعنی جنسیت را اجرایی می‌کنند. اجرایی‌کردن جنسیت به معنای مرتبط کردن جنس بیولوژیک و نقش‌های اجتماعی مورد انتظار یا منتسب معنا می‌شود.

دو رویکرد کلی و مشهور در حوزه ارتباط میان جنس و جنسیت وجود دارد. این دو رویکرد در دو سر طیف و با کمترین اشتراک قرار دارند. در یک سر طیف رویکرد طبیعت‌محور با اعتقاد به انطباق حداکثری میان جنس و جنسیت و در انتهای دیگر رویکرد برساخت‌گرا کمترین ارتباط را میان جنس و جنسیت برسمیت می‌شناسد. به همان طریق که در رویکرد طبیعت‌محور فاصله میان جنس و جنسیت را آمادگی‌های بیولوژیکی ثابت پر کرده است، در رویکرد برساخت‌گرا فاصله میان این دو را انتسابات تجویزی زمان‌مندی اشغال کرده است که می‌توانند (و یا باید) متناسب با تحولات اجتماعی و فرهنگی، صورت‌های متفاوتی داشته باشند.

از منظر این رویکرد تنها دلیل باقی ماندن سیر مشابه جنسیت در طی زمان و در جوامع با فاصله جغرافیایی، نبود فرصت و امکان تجربه‌های متفاوت بوده است. دلیل دیگر این امر از منظر قائلان به رویکرد برساخت‌گرا وجود گفتمان حاکمی است که فرصتی جهت فهم و تصور صورت‌های متنوع زندگی فراهم نکرده است. اگرچه معتقدان به این گروه تفاوت‌های فرهنگی ناشی از مطالعات انسان‌شناسی را دلیلی بر رد صورت‌های ثابت منتسب به طبیعت می‌دانند، اما دلیل آنان برای شباهت زیست اجتماعی افراد در فرهنگ‌های متفاوت، نظام معنا‌ساز حاکمی است که فرایند فهم و ذهنیت افراد را جهت و نظم می‌دهد. بقا این نظام به پنهان بودن آن وابسته است چنانچه فوکو و بوردیو در بقا سامانه‌ها و گفتمان‌ها به آن اشاره دارند (فوکو، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱؛ بوردیو، ۲۰۱۰، ۵۷). ردگیری و اشاره به این نظام‌ها به جهت بروز رخنه‌های گریزناپذیری است که

فهم انسانی از سامانه‌های معنا ساز درک می‌کند و از این طریق حضور نامرئی آنها را به عینیت می‌رساند.

نگاه سوم متأخری را می‌توان به رابطه میان جنس و جنسیت افزود. این رویکرد که رویکرد تعاملی^۱ نامیده می‌شود در پی ایجاد نگاهی عینی تر به رابطه میان ظرفیت‌های زیستی و رفتارهای اجتماعی وابسته به آن و مورد انتظار جامعه است. در این رویکرد ظرفیت‌های بیولوژیک که از منظر رویکرد طبیعی تنها محل مشروع انتسابات جنسیتی است، در نگاهی متعادل تر به عنوان یک ظرفیت زیستی پذیرفته می‌شود که می‌تواند منبع برخورد های اجتماعی- فرهنگی باشد. در رویکرد تعاملی برخلاف رویکرد برساختی انتسابات جنسیتی تنها به زمان و مکان و تجویز فرهنگ‌ها تقلیل داده نشده و اهمیت ظرفیت‌های زیستی مغفول نمی‌ماند.

در این نگاه نقش‌های زنانه و مردانه مدنظر است که در فرهنگ‌های مختلف نسبتاً ثابت اما دارای بروزات اجتماعی و فرهنگی متفاوت است. از این منظر اول می‌توان نقش‌های زنان و مردان را در ارتباط با ظرفیت‌های زیستی دارای امکان صورت‌های متنوعی برشمرد که تجربه فرهنگ‌های متفاوت امکان فهرست آن را ممکن می‌کند و دوم آنکه می‌توان تغییرات زمانی و مکانی را در ضمن حفظ کلیت نقش‌های با اهمیت وابسته به جنس، در صورت‌های متنوع و جدید در نظر داشت. در این رویکرد عاملان اجتماعی خلاق رویه‌های جنسیتی جدید را در مذاکره با سیاست‌گذاران و در راستای تکالیف متقابل عرصه عمومی در قبال عرصه خصوصی و اعضا آن ایجاد می‌کنند؛ بیش از آنکه تنها کارگزاران اجرا کننده تجویزات ثابت جنسیتی باشند.

فهم ساختار جنسیت به عنوان نظام حاکم شکل دهنده به انتظارات و نقش‌های مرتبط با جنس به عنوان جزئی از نظام معنا ساز حاکم بر زندگی افراد از این منظر قابل فهم است. در وضعیتی که نظم حاکم بر جنسیت در نقش‌های خانوادگی با نظم جنسیتی در عرصه عمومی همخوانی حداکثری دارد (زمان سنت)^۲ رخنه‌های متعارض کمتر مورد توجه قرار گرفته و یا از طریق مکانیسم‌های محافظت از وجدان جمعی در جامعه مکانیکی ترمیم می‌شود. تغییر پارادایم کلی زیست جهان^۳ انسانی از نظم سنتی به نظم مدرن با سه مؤلفه اصلی آزادی، انتخاب و برابری، امکان ایجاد تحولاتی با فاصله زمانی از زمان تولد آن پارادایم را ممکن ساخت.

1. Interactive approach

این رویکرد مربوط به آخرین تاملات نویسنده در ضمن پروژه استراتژی‌های جنسیتی نگهداشت زندگی است که شرح مفصل آن پس از انتشار نسخه نهایی آن پروژه خواهد آمد.

۲. سنت در این نوشتار به معنای Tradition و متفاوت از معنای آن در علوم دینی است. اصطلاح دیگر برای این عبارت پیشامدرن است؛ اما به جهت رواج کلمه سنت و تناسب معنایی آن، از همین کلمه در متن استفاده خواهد شد.

3. Life- world

با وجودی که نظم سنتی و مدرن زیست جهان بر تک جنس محوری رقم خورد (قاسمی، عرب خراسانی و ربانی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۴)، اما فرصتی برای بروز رخنه‌های جنسیتی ایجاد شد که در نهایت به کشف گفتمان پدرسالاری و مردمحور^۱ ختم شد. بدین جهت اگرچه امکان اشاره به ساختار عینی پدرسالاری و مردسالاری وجود ندارد؛ همان‌طور که این امکان برای هیچ پدیده اجتماعی دورکیمی با سه مشخصه عینی، بیرونی و تحمیل‌شونده ممکن نیست، اما حضور آنجایی آن از طریق نتایج و پیامدهایش قابل اشاره و ردگیری است.

نظام جنسیت تحت سامان معنایی پدرسالاری، هویتی بیشتر و گسترده‌تر از نظام‌های معنایی دینی دارد. از آن جهت که برخی از آموزه‌های دینی جهت تصحیح یا حذف برخی از نشانگرهای جنسیتی این سامانه معنایی موضع‌گیری کرده‌اند. این فرض نیز از جانب برخی متفکران قائل به پیشرفت تدریجی مفاهیم دینی قابل تأمل است که نظام‌های دینی با فهم قدرت خود-محافظتی^۲ نظام جنسیت تحت سامان پدرسالاری، اقدام‌های بنیادی جهت تغییر یا تصحیح را به مصلحت ندانسته و ارائه تدریجی را پی گرفته‌اند.

در نظام جنسیت پدرسالار و مردمحور، مردان به‌عنوان مروج سیستم معنایی تک‌جنس محوری هستند که خود تحت این ساختار قرار نمی‌گیرند؛ به بیان دقیق‌تر آنان خود را تحت ساختار جنسیت فهم نمی‌کنند. این امر سبب می‌شود مردان خود را در تطابق تام و تمام با ساختار معنا ساز فهم کرده و ساختار حاکم بر تعریف جنسیتی خود را بروشنی درک نکنند. چنین موقعیتی سبب می‌شود مردان هر سیستم معنایی دیگر را در راستای فهم خود از جنس/جنسیت و امکانات و موقعیت‌های مرتبط با آن ببینند؛ امکانات جدید آن را به امکانات پیشین بیفزایند و موقعیت‌های مبهم یا نامتعیین را به نفع موقعیت خود تفسیر و تبیین کنند.

ادیان به‌عنوان یکی از نظام‌های معنا ساز به این شیوه مورد پذیرش مردان قرار گرفته‌اند (عرب خراسانی، ۱۳۹۸، ص ۲۹). مردان در سامانه مردانه جنسیت، فهم مردانه یا افزایش امکانات مردانه را پیگیری کردند. به نظر می‌رسد در راستای محدودیت‌هایی که ادیان برای مردان ایجاد کرده‌اند، به‌ویژه در مواجهه با زنان، آنان از برخی تعبیر نامتعیین جهت جبران آن استفاده کرده‌اند. این امر سبب باقی ماندن برخی موقعیت‌های جنسیتی در تاریخ ارتباط زنان و مردان، با وجود تلاش ادیان جهت تصحیح فرهنگ حاکم شد. در این وضعیت می‌توان میان فرهنگ مردمحور مرد دیندار و فرهنگ انسان محور دینی تمایز قایل شد (همان). اگرچه این ادعا در مورد ادیان ابراهیمی

1. Patriarchy & Male-centrism

2. Self-protection

غیر از دین اسلام به جهت تحریف در آن ادیان به دشواری قابل ردگیری است، اما نشانه‌هایی از شکاف و زاویه میان آموزه‌های اسلام و فرهنگ مرد مسلمان وجود دارد؛ آنچه می‌توان مردانگی فرهنگی نامید.

مردانگی فرهنگی

مردانگی^۱ به‌عنوان نمایش رویه‌ای جنسیتی است که ساختار جنسیت همانند زنانگی^۲ آن را خلق و هدایت می‌کند. مردانگی فرهنگی در این نگاه و منظر هویتی است که تحت ساختار جنسیت به‌عنوان متغیر مستقل و مؤثر اجتماعی خلق و هدایت می‌شود. مردانگی همچون زنانگی می‌تواند در حیطه دو رویکرد ذات‌محور و یا برساختی یا رویه سوم و جدید تحت عنوان رویکرد تعاملی به‌عنوان رویه‌ای در برخوردهای فرهنگی با ظرفیت‌های زیستی باشد. مردانگی فرهنگی در این بخش در ارتباط با چهار حوزه تعریف می‌شود: در ارتباط با مردانگی به‌عنوان نشانه هویتی، در ارتباط با نهاد خانواده، در ارتباط با زنانگی و در نشانه‌های مردانگی فرهنگی در خانواده مسلمان ایرانی.

صرفنظر از رویکردهایی در توجیه ذاتی یا برساختی بودن مردانگی که این نوشتار در پی اثبات یا رد آنها نیست، مردانگی هویتی در انطباق حداکثری با ذخیره بیولوژیکی جنس مذکر باشد یا هویت برساختی زمانمند و مکان‌مند، در هر صورت دچار بیش‌باری جنسیتی و همچنین حاوی برخی رفتارها و کنش‌های تجویزی و غیرمتناسب با رویه‌های انسانی و اصول اخلاقی است. مردانگی، هویت جنسیتی و مؤلفه‌ای محوری در عرصه عمومی در دوران مدرن و سنت است. یکی از دلایل بیش‌باری مردانگی به جهت آن است که مؤلفه محوری در نظر گرفته شده است که مسئولیتی بیش از حدود توانایی انسانی مردان است.

در غیرحضور دو جنس در عرصه عمومی، مردانگی مسئولیت تمامی مناسبات اجتماعی شامل قدرت و مناسبات معناساز را برعهده گرفته است. تک‌جنس محوری در عرصه عمومی چه به‌صورت حذف تدریجی زنان و زنانگی رخ داده باشد چه به‌طریق دیگر، در تکرار زمانمند و تاریخی این رویه تبدیل به طبیعت ثانویه^۳ شده است؛ چنان‌که گویی زمانی نبوده است که زنانگی و مردانگی در کنار یکدیگر این عرصه و مناسبات آن را مدیریت کرده باشند. عدم حضور، کم‌پیدایی و گاه حذف زنان و زنانگی سبب ایجاد گفتمان مردانگی به‌عنوان تک‌گفتمان حاکم شده

1. Masculinity

2. Femminity

3. Secondary nature

است که ادامه و مانایی مردانگی جنسیت‌مند (Kimmel & Hearn & Connell, 2005:21) در عرصه خصوصی و در روابط میان زنان و مردان در عرصه عمومی را فراهم کرده است. خانواده به‌عنوان کوچکترین واحد اجتماع و جامعه در زمان سنت و آینه تمام‌نمای جامعه در دوران مدرن در راستای مردم‌محوری دوران سنت و مدرنیته ادامه حیات می‌دهد. در خصوص اهداف اولیه تشکیل خانواده. خاستگاه طبیعت‌محور متناسب با خواست انسانی شامل زنانگی و مردانگی و یا برساختی که این ریشه طبیعت‌محور را در ضمن اهداف گفتمان معناساز مردم‌محور در خود حل و هضم کرده است، گفتگو بسیار است. اما آنچه اکنون میان برخی جامعه‌شناسان حوزه خانواده و جنسیت مورد توافق است، هویت تک‌جنس‌محور خانواده در راستای هویت تک‌جنس‌محور جامعه است (لوید، ۱۳۸۷؛ کونتز، ۱۳۸۷، ص ۶۴)؛ سپهری خصوصی در ادامه عرصه عمومی و در خدمت بازتولید نظم جنسی و جنسیتی حاکم بر عرصه عمومی. خانواده در مفهوم قدمت‌دار خود به‌معنای نهادی تک‌جنس‌محور (مرد‌محور)، دارای سلسله‌مراتب ارزشی (با اولویت مرد) و تقسیم تکالیف جنسیتی است. دو کارکرد اصلی و اساسی مورد انتظار از خانواده بازتولید نسلی (فرزندآوری) و بازتولید ارزشی (جامعه‌پذیری عمومی و جنسیتی)^۱ است. کارکردهای دیگر خانواده در راستای این دو کارکرد اصلی در ارتباط میان زن و مرد و دیگر اعضا خانواده شامل فرزندان شکل می‌گیرد؛ بدین ترتیب خانواده با وجود کارکردهای متنوعی که در طول تاریخ حضورش از جانب جامعه از او خواسته شده است در این دو کارکرد اساسی ثابت باقی مانده است. در طی این فرایند خانواده به‌عنوان عرصه خصوصی جامعه را به‌عنوان عرصه عمومی در خود بازتولید می‌کند و در این مسیر سامانه معناساز هویتی، جنسیتی و نقشی زنانه و مردانه را با محوریت تک‌جنس‌محوری/مرد‌محوری مانا می‌کند. مردان در خانواده در موقعیت مدیر، رئیس و تأمین‌کننده معاش اقتصادی جایگاه محوری دارند. آموزه‌های اسلامی نیز بر این حضور مردانه به‌نحو کلی تأکید دارند؛ اگرچه محتوای این مدیریت، ریاست و تأمین‌کنندگی را به‌عنوان فضای اخلاقی و انسانی باز گذارده و با اصطلاح مشهور «معروف و احسان» به آن اشاره دارد. شوهری و پدری به‌عنوان مهم‌ترین نقش‌های مردانه در خانواده هستند. در لسان اهل سنت مرد در خانواده به‌عنوان امام شناخته می‌شود (Si raj, 2006: 170)؛ شخصی که مسئولیت ارائه، اجرا و محافظت از آموزه‌های دینی را برعهده دارد. چنین مسئولیتی در خانواده‌های زرتشتی (مظاهری، ۱۳۷۷) نیز دیده می‌شود. مردان در این خانواده‌ها

1. Generation & value reproduction (child bearing & general & gender socialization)

دایره عمل و اختیار نامحدودی دارند که در مدل خانواده اسلامی به نحو حقوق مشروط و تکالیف متقابل، تعدیل و تصحیحاتی در آن انجام داده است.

تک جنس محوری در عرصه عمومی (جامعه) و عرصه خصوصی (خانواده) با محوریت مردان و کم‌پیدایی یا ناپیدایی زنان سبب ایجاد مناسباتی با محوریت مردانه در ارتباط میان زنان و مردان در عرصه خصوصی شده است تا جایی که برخی خصوصی بودن خانواده و تمرکز زنانه بر آن به‌عنوان محل تجمع زنان خانه‌دار و مادران (زارتسکی، ۱۳۹۰، ص ۷۲) را ناشی از تک جنس محوری مردان در خانواده دانسته‌اند؛ یعنی مردان مسئول و رئیس خانواده هستند؛ اما خانه و امور داخلی آن را به نیابت از خود به زنان واگذار کرده و آنان را در این مسیر هدایت و کنترل می‌کنند.

از جمله مهم‌ترین این واگذاری‌های نیابتی، مسئولیت انجام امور خانه و خانه‌داری و همچنین مسئولیت تربیت فرزندان است. محتوای زنانه امور خانواده و دوری مردان از دخالت مستقیم و اکتفا به حداقل‌ها، زمینه اساسی دیگری نیز دارد. به دلایلی که نیازمند تدقیق بیشتر است نتایج بررسی‌ها در خصوص مردانگی و مؤلفه‌هایش بیان‌کننده آن است که مردان مردانگی را در تخالف با زنانگی تعریف کرده‌اند؛ یعنی مردانگی به معنای عدم زنانگی و دوری از صفاتی است که مردان آنها را زنانه تعریف، تعبیر یا دریافت کرده‌اند (Adams & Coltrane, 2005: 233).

مردان به صفاتی مشهورند یا لازم است به آن متصف باشند که دوری از زنان از جمله آن است. تعریف زنان به‌عنوان دیگری^۱ مردان را در چهار عنصر ایدئولوژی سنتی مردانه محدود می‌کند: مردان نباید زنانه باشند؛ تلاش کنند که با موفقیت‌هایشان احترام کسب کنند؛ هرگز ضعف نشان ندهند و در پی هیجان و ریسک باشند؛ حتی اگر خطرناک باشد. مردانگی مطابق مقیاس (MRNI)^۲ نیاز به انکار خصوصیات زنانه، محدود کردن زندگی عاطفی، تأکید بر خشونت، تأکید بر خودبستگی^۳، نیاز به به‌دست آوردن جایگاه برتر از همه، تمایلات غیررابطه‌ای، شی انگاری جنسیت و مسائل جنسی، ورد همجنس‌گرایی دارد (Bray & Stanton, 2009: 591). دوری از زنان اشاره دیگری بر محور بودن مردان در عرصه عینی و ذهنی است. در این شرایط زنان شامل و معروف به صفاتی می‌شوند که اصولاً برای انسانیت و مردانگی که مساوی انسانیت فرض شده است (بورديو، ۲۰۱۰، ص ۳۴ و ۴۰) مناسب نیست و به همین جهت به زنان نسبت داده شده است.

1. The Other

2. Male Role Norms Inventory

3. self-reliant

مجموعه نکات پیش گفته در وضعیت تاریخ اجتماعی-فرهنگی خانواده در جامعه ایرانی-اسلامی نیز قابل مشاهده و ردگیری است. تاریخ خانواده در ایران از زمانی که اسناد قابل مطالعه در مورد آن وجود دارد، به ویژه از زمان قاجار، بیان کننده نشانه‌هایی از حضور و تأثیر مردانگی فرهنگی است که نشانه‌های آن در مطالعات مردانگی در تاریخ کشورهای غیر اسلامی به دست آمده است.^۱ نشانه نخست در این حوزه بررسی فرهنگ شفاهی و نانوشته‌ای است که سینه به سینه به نسل‌ها منتقل شده و آنان را در چنین رویه‌ای جامعه‌پذیر کرده است. ضرب‌المثل‌ها به عنوان یکی از نمودهای فرهنگ شفاهی، خصوصیات مردانه و زنانه را بیان و برجسته کرده‌اند. ملکی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد (۱۴۰۱) به بررسی مؤلفه‌های مردانگی در ضرب‌المثل‌های ایرانی پرداخته است. این پایان‌نامه با روش تحلیل محتوا و با بررسی تعدادی بالغ بر ۶۰۰ ضرب‌المثل ایرانی با تمرکز بر مردان و مردانگی از میان مجموعه‌ای بیش از ۱۵۰۰ ضرب‌المثل مربوط به حوزه خانواده و جنسیت انجام شده است. در این نوشتار جهت ارائه بحث از نتایج این پژوهش استفاده می‌شود. بررسی ضرب‌المثل‌های مردانه جهت استخراج مؤلفه‌های مردانگی بیان کننده آن است که در فرهنگ شفاهی ایران نیز مردان و مردانگی در تقابل و تخالف با زنان و زنانگی تعریف شده است.

مردان به عنوان جنس کامل و حضور آنان در هر وضعیتی به اکتفا به مردانگی بیولوژیکی مناسب است؛ آنچه کفایت جنس نامیده شده است. در مقابل مردان برای زنان دسته‌بندی‌های متفاوت و معیارهای متنوعی دارند که زن مطلوب و معیار آنان لازم است چنین صفاتی را داشته باشد. از آن جمله می‌توان به اولویت داشتن انتخاب همسر در دختران دوشیزه، زیبا، دارای کارایی متعدد، کم خوراک، کم توقع، کم هزینه، دارای قدرت باروری و... اشاره کرد. مطابق ضرب‌المثل‌های بررسی شده زنان زمانی عضو رسمی خانواده هستند که قدرت باروری آنان با فرزندآوری اثبات شود؛ در این صورت از رهگذر به عضو خانواده ارتقا می‌یابند.

ضرب‌المثل‌ها همین‌طور در خصوص ویژگی‌های زنان بیوه و معیارهایی که لازم است برای ازدواج داشته باشند نیز اشاره دارند. مردان برای مرد بودن لازم است از زنان دور باشند و صفاتی را نداشته باشند که به جهت ناپسند بودن زنانه خوانده می‌شوند. دارا بودن صفاتی چون ناتوانی در نگهداشتن راز، عاطفه‌محوری ناتوانی از باقی ماندن در تصمیم و تصمیم‌گیری و... برای هر انسانی نامناسب است؛ اما در فرهنگ شفاهی این صفات به جهت زنانه بودن از صفات ناپسند مردانه

۱. یکی از اهداف این نوشتار پیشگام شدن در بررسی مطالعات مردان و مردانگی در جامعه ایرانی-اسلامی است، پیش از آنکه همچون بخش زنانه آن ادبیات غیر اسلامی و غیربومی جایگاه ثابت و عمیقی بیابد. تولید دانش بومی می‌تواند گامی جهت تحقق این امر باشد.

شمرده شده و جهت ممانعت از سرایت این صفات به دوری از آنان جز در مواقع ضروری از جمله روابط زناشویی منع شده‌اند.

ازدواج و تشکیل زندگی خانوادگی جهت رفع این نیاز ضروری برای مردان بار سنگینی تعبیر شده است که به هزینه‌کردهای مادی آن نمی‌صرفد؛ اما مردان چاره‌ای جز تشکیل آن ندارند. مردان برای تبدیل شدن به مرد کامل باید هویت شوهری و پدری را نیز به‌دست آورند و این دو هویت جز در همراهی با یک زن در نهاد خانواده رخ نمی‌دهد. بنابراین، زنان سرّ لازم برای مردان هستند. مهم‌ترین هویت مردان شوهری است که آنان را رئیس، مدیر و مسئول خانواده می‌کند و در ضمن تکالیفی که برعهده آنان می‌گذارد اختیارات و امتیازاتی نیز به آنان می‌دهد. از آن جمله می‌توان به اجازه تأدیب زنان اشاره کرد که اصطلاح عمومی‌تر آن خشونت با زنان است. ضرب‌المثل‌ها مجموعه‌ای از مجوزها و امکان خشونت، دلایل و رفتارهایی که می‌توان به آن جهت زن را تأدیب کرد، در ضمن خود دارند (ملکی، ۱۴۰۱). اگرچه امروز فرهنگ شفاهی تنها منبع بازتولید ارزش‌های عمومی و جامعه‌پذیری جنسیتی نیست، اما همچنان در ادبیات غیررسمی نشانه‌های زنده بودن تعابیر سنتی برآمده از آن در ذهن مردان وجود دارد (عرب‌خراسانی، ۱۳۹۸).

نکته دیگر در باقی ماندن رسوبات جنسیتی در مورد زنان و تعریف زنان به‌عنوان هویت تقابلی و کهنتر در برابر مردان استفاده از آموزه‌های دینی است که در مناسباتی متفاوت از مجوز خشونت بر زنان تجویز شده‌اند؛ اما در موقعیت‌های متعدد استفاده می‌شوند. بررسی مطالعات انجام شده در حوزه نگرش و دلایل مردان مسلمان درباره خشونت علیه زنان بر این نکته اتفاق دارد که فهم مردان از آیات قرآن و آموزه‌های اسلام کنترل و تأدیب زنان با خشونت است که از برخی آیات قرآن چون آیه ضرب برداشت می‌کنند.

دلایل این خشونت متنوع و شامل احساس آسیب^۱ از جانب زن به دلایلی چون اعتراض به ناکامی در تأمین خانواده، بی‌وفایی زن و گفتگوی نامناسب با مرد دیگر، اعتراض با ناتوانی در برآوردن نیاز جنسی، تصور یا پیش فرض رفتار نامناسب زن به جهت دیرآمدن به خانه و انجام ندادن کارهای خانه (1: Mshana; Peter; Malibwa,; Aloyce, Diana; Kapiga & Stockl, 2022). ترک خانه بدون اجازه همسر، پاسخ‌دهی نامناسب به نیاز جنسی شوهر، بی‌احترامی به شوهر و ترک فرایض دینی (187: Isgandarova, 2017)، تأیید و پذیرش خشونت علیه زنان و وظیفه مرد در کنترل زن به‌عنوان ابژه در معرض آسیب (691: Gennari a, Giuliani, Accordin, 2017) و احتمال خیانت جنسی زن، به چالش کشیدن مردانگی مرد، اهانت به شوهر در مقابل دوستان،

1. Being hurt

سرپیچی زن و برآورد نکردن انتظارات شوهر و رد درخواست رابطه جنسی شوهر (Haj-Yahia, 2003: 203) می‌شود.

بررسی‌ها بیان‌کننده آن است که زنانی که خشونت مردان مسلمان را تحمل کرده و برای ترک خانه یا جدایی اقدام نمی‌کنند، تحت تأثیر آموزه‌های مردان روحانی در نشانه‌های زن مسلمان در تبعیت از مردان، تقدس نهاد خانواده از منظر اسلام و همچنین سرزنش آنان به جهت عدم تبعیت از مردان و ایجاد زمینه خشونت قرار دارند (Isgandarova, 2017: 186; Macey, 2010: 50; Levitt & Ware, 2006: 1169).

یکی از نشانه‌های قابل توجه و تأمل آن است که چنین رویه‌ای در سوءبرداشت مردان از مفاهیم دینی میان مردان و روحانیون مسیحی نیز وجود دارد. زنان مسیحی نیز در گزارش‌های خود از خشونت خانگی مردان مسیحی و توصیه روحانیون مسیحی به رویه‌های مشابهی اشاره دارند (Petersen, 2016: 50; Frahm-Arp, 2015:1; Levitt & Ware, 2006: 1169; Busanello Krob & Steffen, 2015: 2374; Mshana; Peter; Malibwa; Aloyce, Diana; Kapiga & Stockl, 2022:1).

مردانگی فرهنگی در ورود رویه‌های غیرمتناسب با رویه‌های اخلاقی و دینی معنا می‌یابد. در این وضعیت مردان در چارچوب فرارگیری به‌عنوان مؤلفه محوری در جامعه، آموزه‌های دینی را نیز در راستای موقعیت یا فهم خود تعبیر می‌کنند. تقابل و تخالف با زنان، تعریف هویت مردانه در دوری از زنان و مهم‌تر از آن تعریف زنان به‌عنوان موجودات و مخلوقات کم بهره از تعقل و منطق، غیرمستقل و ناتوان از تصمیم‌سازی، مردان را در مسیر مردانگی فرهنگی و بیش‌باری هویت جنسیتی پیش می‌برد. سؤال نیازمند پاسخ آن است که این روند تحت چه مکانیسمی رخ می‌دهد و چگونه در طی زمان باقی مانده است؟

تنقیح مکانیسم

تولد مردانگی فرهنگی را باید در ساختارهای معنا ساز و گفتمان‌های اجرایی آن ردیابی و ریشه‌یابی کرد. ساختارهایی که تولد و مانایی آنها را می‌توان به دو حوزه شناختی ایجاد طبیعت ثانویه^۱ و فرم‌های شناختی مرتبط دانست. طبیعت ثانویه فرایند اجرایی است که در ضمن خود به فرم‌های شناختی خاصی محدود می‌شود. فرایند ایجاد فرم‌های شناختی جریانی بی‌تاریخی است که آغازی برای آن متصور نیست. این فرایند در ضمن خود بر پایه‌هایی استوار است که هر تفکر و شناخت

1. Secondary nature

ادامه‌داری جهت مانایی به آنها نیاز دارد. این مکانیسم‌ها شامل طبیعی‌سازی، ثانوی‌سازی، درونی‌سازی، نهادسازی، بیرونی‌سازی و در نهایت رسوخ در فرهنگ عینی است. این فرایند را برگر و لوکمان^۱ در مثلث بیرونی‌سازی، درونی‌سازی و عینی‌سازی^۲ خلاصه می‌کنند (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷، ص ۱۷۶).

نیازی انسانی به برقراری نظم با هدف کنترل و پیش‌بینی‌پذیری امور در سازواره‌های زیستی انسانی وجود دارد. این امر افزون‌بر آزادسازی فضای ذهنی از برنامه‌ریزی برای زندگی، میزان و حجم تصمیم‌گیری‌های مورد نیاز را برای امور روزمره را کاهش داده و از سبکی تحمل‌ناپذیر بار هستی می‌کاهد. واگذاری بخشی از اختیار و امکان انتخاب به نهادها کنشگران را به سمت انتخاب‌ها و فعالیت‌های دیگر سوق می‌دهد. این امر اهمیت نهادها و فرایند نهادسازی جهت تسهیل امور انسانی را بیان می‌کند. در طی فرایند عینی‌سازی که به نهادسازی ختم می‌شود ساختارهایی شکل می‌گیرند که به پشتوانه عینیت بیرونی و درونی‌سازی ذهنی امکان کنترل و نظارت بر رفتار کنشگران را می‌یابند (همان، ص ۸۲). بدین طریق است که معانی، اهداف و قصدهای ذهنی قابلیت عینی یافته و شروع به کنترل و هدایت کنش انسان‌ها می‌کنند.

در چنین فرایندی مردانگی نیز به نهادی تبدیل می‌شود که به تدریج امکان و توان نظارت بر آن از جانب کنشگران مرد و زن خارج شده است. هویت‌های عینی و انتزاعی این نهادها که از اختیار مدیریت و کنترل ایجادکنندگان اولیه و قصد و نیت آنان خارج شده و تبدیل به گردونه خردکننده‌ای (گیدنز) می‌شود که اکنون مسیر حرکت افراد را تعیین می‌کند. این تعیین مسیر با ایجاد گفتمان‌ها به‌عنوان ابزار معناساز و تولید محتواهای شناختی و معنایی جهت جامعه‌پذیری عمومی و جنسیتی اجرایی می‌شود.

محتوای شناختی و معنایی از طریق فرم‌هایی^۳ انتقال می‌یابند که فهم و شناخت را در صورت‌های مختلف آن معنا دار می‌کنند. از آنجاکه فرم‌ها در اذهان افراد متعدد جای دارد صورت‌های ناقص و ناتمامی خواهند داشت. تمایل افراد به تجربه‌های مشابه سبب می‌شود امکان فرارفتن فرم‌های نهادی از زندگی روزمره فراهم شده و آنها در عینیت یافتن اجتماعی از تجربه فردی کنشگران جدا و تبدیل به مفهومی بیشتر - از - زندگی^۴ شوند (زیمل، ۱۳۸۷، ص ۲۴)؛ مفهومی متناظر آنچه برگر و لاکمن عینی‌سازی می‌نامند. در چنین صورتی نهادها کارکردی دوگانه می‌یابند:

1. Berger & Luckman
2. Objectification
3. Forms
4. More-than life

زندگی را هموار می‌کنند و از جانب دیگر انرژی زندگی را مکیده و آن را ثابت و تکرارشونده باقی می‌گذارند (همان، ص ۴۳). در این رویه هنجارها ساخته می‌شوند و حرکت برخلاف آنها با ابزارهای مقاومت و کنترل‌کننده نهادهایی مواجه می‌شود که خود در ابتدا انتزاعی از نیاز ذهنی افراد به نظم، تکرار و پیش‌بینی‌پذیری بوده‌اند. این امر گاه تا جایی پیش می‌رود که نیاز ذهنی اولیه سازنده نهاد از میان می‌رود اما آن نهاد برجا می‌ماند؛ آنچه بوردیو تداوم تأخیری می‌نامد (بوردیو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۴).

فرم‌های شناختی از منظر زیمل با جنسیت افراد در ارتباط بوده و شامل چهار بخش هستند: فرم شناختی مردان از زنان، فرم شناختی مردان از مردان، فرم شناختی زنان از مردان و فرم شناختی زنان از زنان. از میان این چهار فرم شناختی دو فرم زنان از منظر مردان و مردان از منظر زنان در جریان زندگی اجتماعی حضور دارند؛ اما دو فرم دیگر شامل مردان از منظر مردان و زنان از منظر زنان به تازگی و در پی رخدادهای تغییر پارادایم از سنت به مدرنیته آغاز به تولید محتوا کرده‌اند.

تک‌جنس‌محوری مردان در عرصه عمومی و خصوصی جامعه ناشی از نهادسازی در فرایند بر ساخت شناخت و ضرب آن در فرم شناختی مسلط بر جامعه که شناخت مردان از زنان را رواج می‌دهد، به خاموشی گفتمانی دو فرم شناختی مردان از منظر مردان و زنان از منظر زنان منجر شده است. در غیاب این دو فرم شناختی و تسلط گفتمان مردانه در تعریف زنان و زنانگی، مردانگی تبدیل به طبیعت ثانویه شده است. طبیعت ثانویه به معنای حضور بی‌تاریخی است که به جهت مشخص نبودن زمان آغاز و تصویر دوره‌ای از نبود آن پدیده، حضور همیشگی در اذهان بشر می‌یابد. تبدیل یک پدیده یا فرایند اجتماعی و یا محتوای شناخت به طبیعت ثانویه در پی درک حضور آن در نسل‌ها و در طی فرایند جامعه‌پذیری به ضخیم شدن واقعیت و تحکیم حضور همواره آن می‌انجامد؛ حضوری که در برخی موارد به سوء تفاهم در طبیعی بودن برخی نهادها و فرایندها از جانب متفکران و صاحب نظران انجامیده است.

غلبه فرم شناختی مردانگی از زنان در راستای حضور مردان و مردانگی به‌عنوان مؤلفه محوری در عرصه عمومی و خصوصی قابل‌بازبینی است؛ به‌ویژه زمانی که مردانگی متصف به صفاتی خارج از حوزه انسانیت و اخلاق و یا خلاف آموزه‌های دینی در رفتار میان جنس‌ها می‌شود. غلبه شناخت مردان از زنان به معنای آن است که گفتمان‌ها و سامانه‌های معناساز در راستای تعریف مردانگی و البته در تقابل با زنانگی دو واقعه شناختی را رقم زده‌اند: نخست آنکه خود از تعریف خارج مانده و آنچه از مردانگی فهم شده معادل انسان معیار در نظر گرفته شده است. مردانگی

حضور و ویژگی‌های خود را در ادامه طبیعت برتر از زنانگی و زنانگی را در خدمت یا کهنتر از خود مفهوم‌سازی کرده‌اند.

پیامد دوم غلبه فرم شناختی مردان از زنان، تعیین حجم و ضریب تأثیر فرم شناختی زنان از مردان است. چنانچه فوکو اشاره دارد قدرت امری عینی است که همه‌جا حضور دارد و در حوزه قدرتمندان ساکن نیست؛ بلکه در وضعیت قدرت، پر قدرت و کم قدرت در کنار یکدیگر معنا می‌یابند. نبود کم قدرتان اصولاً قدرت را بی معنا می‌کند؛ همان‌طور که نبود قدرت آن را از معنا خالی می‌کند. معارضه میان کم قدرتان و پر قدرتان است که مسئله قدرت را صورت‌بندی می‌کند؛ در کنار آنکه به واسطه جمعیت محدود پر قدرتان نمی‌توان از جریان قدرت بین کم قدرتها جلوگیری کرد. پراکندن میزانی از قدرت سبب می‌شود که کم قدرتان در فرض وجود حدودی از امکان و اختیار، امکان ادامه حیات قدرت را با دست خود فراهم کنند. این فرایند که بوردیو آن را خشونت نمادین^۱ می‌نامد به آن معناست که کم قدرتان با پذیرش اصول زندگی و مواجهه با افراد پر قدرت فرایند مانایی قدرت را با پذیرش خشونت پر قدرتها به‌عنوان بخشی از فرایند زیست امکان‌پذیر کنند.

قدرت در میان تعداد محدودی از جنس برتر یا مردان حضور دارد و مردان دیگر و تمامی زنان جزء گروه کم قدرتان هستند. به معنای دیگر زنان تحت نظارت مردان کم قدرتی هستند که مردان پر قدرت سامانه‌های معنایی و زیست آنها را در اختیار دارند. فرم شناختی زنان از مردان به جهت ادامه زیست زنان در عرصه خصوصی و عمومی در مراوده با مردان ایجاد شده است. زنان برای ادامه حیات فردی و اجتماعی خود به مردان نیاز دارند؛ بنابراین نیاز به شناخت آنان دارند؛ از طریق شناخت مردان می‌توانند مؤلفه‌های همسر معیار و بهنجار را از نگاه مردان کشف کنند و فرایند جامعه‌پذیری خود و نسل آینده زنان را شکل دهند. درضمن این واقعه زنان مردانگی و زنانگی مورد نظر مردانگی را بازتولید کرده و آن را مانا می‌کنند.

خاموشی فرم شناختی زنان از منظر زنان سبب شد که فرم شناختی زنان از منظر مردان در طی زمانی بی‌آغاز به‌عنوان فرم غالب باقی بماند. در چنین فرایندی زنان نحوه مواجهه مردان با آنان را به‌عنوان امری معمول و طبیعی (طبیعت ثانویه) یافته و خود را با آن همراه ساخته‌اند. پیامد دیگر خاموشی فرم شناختی زنان از منظر زنان استفاده مردان از آموزه‌های دینی در راستای توجیه رفتارهای نامناسب یا خشونت‌آمیز با زنان است. در نبود فرم شناختی رقیب مردان نه تنها خود را

1. Symbolic violence

تحت ساختار جنسیت نمی دانستند، بلکه به عنوان تنها کسانی که به آموزه‌های دینی دسترسی تفسیری داشتند، به تفسیر تک‌جنس محورانه از آموزه‌ها اقدام کرده‌اند.^۱

بورديو به درستی اشاره دارد که با وجود تغییر پارادایم‌های شناختی برخی از باورها که افراد از سنین کودکی در معرض آن قرار دارند چنان ریشه‌دار خواهد شد که با وجود تعارض با شرایط زیست جدید بر همان باور ادامه خواهند داد؛ خانواده مهم‌ترین نهاد بازتولید این باورهای ریشه‌دار است (بورديو، ۲۰۱۰، ص ۵۳). براساس این می‌توان فهم کرد چرا با وجود آموزه‌های دینی برخی رفتارهای مرد مسلمان با وجود تأکید آموزه‌های دینی، اخلاقی و تلاش عالمان دینی در تغییر برخی نگاه‌ها و نگرش‌های مردان به زنان ناکام باقی مانده است (عرب‌خراسانی، ۱۳۹۸).

فعال شدن متأخر فرم شناختی مردان از منظر مردان و اعتبار یافتن فرم شناختی زنان از منظر زنان، مستقل از فرم شناختی زنان از منظر مردان سبب شده است مردان خود به تفاوت برخی رفتار مردانه (مردانگی فرهنگی) با آموزه‌های اخلاقی و دینی واقف شوند؛ هرچند این وقوف همچنان فاقد قدرت کافی در تغییر ساختارهای شناختی ناشی از طبیعت ثانویه و ضخامت واقعیت مردانگی فرهنگی تاریخی باشد. دلیل این امر را می‌توان در دو واقعیت ردیابی کرد: نخستین دلیل به قدرت آموزه‌های قدمت‌داری بازمی‌گردد که با حوزه عواطف درگیر شده‌اند. زیمیل در توضیح این دلیل می‌نویسد: «انتخاب نه بر نیروی دلایل بلکه به جای آن ملاحظات بلاغی، روان‌شناختی و عملی استوار است... ادعاهایی را در نظر بگیرید که پاسخ فلسفی به جهان را بیان می‌کنند. از منظر معیارهای حقیقت به کار رفته در علوم دیگر و رشته‌های دانشگاهی این ادعاها را می‌توان قاطعانه تکذیب کرد. با این همه این امر ضرورتاً بر کفایت آنها به عنوان اظهارات فلسفی اثر نمی‌گذارد... چه بسا نظریه‌ای که به لحاظ عینی نادرست است و با قطع و یقین رد می‌شود بیان عمیق‌تر و واضح‌تری از نوع خاصی از ذهن باشد تا نظریه‌ای که به لحاظ عینی صادق است» (زیمیل، ۱۳۸۷، ص ۳۷). دلیل این امر مفهومی است که تمایل به تصدیق نامیده می‌شود. جای‌گیری مفاهیم در ذهن افراد مکانیسم شناختی و زیستی در فرد ایجاد می‌کند که توانایی یا تمایل او را جهت تغییر رفتار با وجود تناقض عینی و ذهنی که در خصوص آن حس می‌شود به تأخیر می‌اندازد (Gorman & Gorman, 2017).

۱. مطالعه تاریخی رویه عملی و تفسیری از آموزه‌های اسلامی بیان‌کننده وجود تفاسیر صحیح و غیرسوگیرانه از جانب عالمان اسلامی است که به جهت رواج رویه تک‌جنس محورانه خاموش یا نادیده مانده یا نادیده گرفته شده‌اند. این نوشتار در پی نفی تلاش عالمان اسلامی در رواج تفسیر صحیح از آموزه‌های اسلامی نیست؛ بلکه به دنبال آشکارسازی رویه‌ای است که در آن این تلاش نادیده مانده است.

تفاوت میان کنش و توانش نیز از عوامل مؤثر در ناتوانی از تغییر رفتاری است که تبدیل به محل ستیزه‌گری شناختی شده است. توانایی افراد در به کنش درآوردن توانش فهمی و دانشی خود مولد شکاف میان دانش جدید و دانسته‌های پیشین است (فی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۰). در این شکاف برتری با دانسته‌های پیشین با پیوست ملاحظات روان‌شناختی است که پیشین از این توضیحش آمده است. توانش به معنای تمایل افراد به فعال کردن توان ذهنی و انگیزشی به جهت دلایل پیش گفته به محدوده کنش آشکار نرسیده و در محدوده محتوای پنهان (همان، ص ۲۲۹) و بازتولید رفتار نهادی ادامه یافته و مردانگی را در ضمن خود بازتولید و مانا می‌کند.

نتیجه‌گیری

این نوشتار در پی طرح بحث اولیه و بررسی مردانگی در جامعه ایرانی است. مردانگی به‌عنوان انتظارات جنسیتی که مردان در ساختار جنسیت آن را اجرایی می‌کنند، طرح مفهومی جدیدی از مرد و مردانگی ارائه می‌دهد. از آنجاکه در تاریخ جنسیت، جنسیت به زنانگی انصراف داشته و مردانگی تحت این ساختار فهم نمی‌شده است، آنچه در ضمن تحولات نقشی و هویتی زنان در عرصه عمومی و خصوصی رخ می‌داده است، با تمرکز بر نقش زنان فهم شده است. مطالعه مردانگی تحت تأثیر ساختار جنسیت به این مهم دست یافت که میان مرد به‌عنوان جنس بیولوژیک و مردانگی به‌عنوان حوزه انتظارات اجتماعی و فرهنگی زمان‌مند و تاریخی فاصله‌ای وجود دارد. این فاصله از مناظر متعدد می‌تواند بررسی شود؛ اما در این نوشتار به تفاوت رفتار مرد مسلمان با زن مسلمان در عرصه روابط خانوادگی و همسرانه تمرکز کرده است.

آنچه تحت عنوان رفتار توصیه شده به مرد مسلمان در ضمن فرهنگ شفاهی از طریق ضرب‌المثل‌ها یافت می‌شود بیان‌کننده آن است که رفتار مرد مسلمان در قالب مردانگی فرهنگی با رفتار مورد انتظار و توصیه شده اسلام تفاوت‌هایی دارد. این تفاوت به دخالت ساختار جنسیت در فرم‌دهی به مردانگی اشاره دارد. شاهد این دخالت در خاموشی فرم‌های شناختی مردان از منظر مردان و زنان از منظر زنان است که باعث مرکزیت یافتن فرم شناختی زنان از منظر مردان و مردان از منظر زنان شده است.

فرم شناختی غالب از میان این دو فرم شناختی، زنان از منظر مردان است که باعث ایجاد سامانه و گفتمان معنایی می‌شود که تک‌جنس محوری مردان را سبب می‌شود. در ضمن بازتولید این فرم شناختی از جانب زنان در فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی نسل آینده با مسئولیت فرزندپروری زنانه-مادرانه، این فرم تثبیت و واجد هویت طبیعت ثانویه‌ای شده است که مردان و مردانگی را در

صورت حاضر امری همیشگی و طبیعی می‌نمایاند. فعالیت زنان در خروج از سامانه شناختی زنان از منظر مردان به ارائه تعریفی متفاوت از زنان و زنانگی انجامیده است (صرفنظر از اصالت و حقیقت آن) که به جهت وابستگی هویت مردان به زنان، آنان را دچار بحران هویتی در حضور ناآشنای زنان به‌عنوان مکمل هویتی خود کرده است.

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه در این نوشتار شرح شد، مطالعه مردان و مردانگی حقیقی و زنان و زنانگی حقیقی نیاز به فعال کردن هر چهار فرم شناختی زنانه و مردانه از خود و دیگری است تا در طی فرایند مذاکره میان این چهار فرم و انتظارات معقول و مشروع جامعه از زنان و مردان، به رفتارهای زنانه و مردانه‌ای راجع شود که در ضمن ارتباط با طبیعت و ذخیره بیولوژیکی هر جنس، مناسبات انسانی نامناسب میان زنان و مردان را تصحیح و زمینه ارتقا حوزه اخلاق و روابط انسانی مورد نظر اسلام را نیز فراهم کند. در ضمن این فرایند است که می‌توان چهره اسلام را از اتهامات وارده ناشی از برخی رفتارهای غیراخلاقی و غیرانسانی مرد مسلمان با زن مبرا و محتوا و معنای حقیقی آن را آشکار کرد.

منابع

۱. برگر، پتر و توماس لوکمان (۱۳۸۷)، ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲. بوردیو، پیر (۱۳۹۰)، نظریه کنش، دلایل عمل و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۳. بوردیو، پیر (۲۰۱۰)، سلطه مردانه، ترجمه رحیم هاشمی، استراسبورگ: سایت اینترنتی کتابناک.
۴. جلالی، محمد و مهدی مهدوی‌زاهد (۱۳۹۶)، «نسبت تحولات نهاد خانواده با نظریه دولت در ایران معاصر»، نشریه راهبرد، ش دوره ۸۲، ش ۲۶، ص ۷۹-۹۷.
۵. زارتسکی، ایلیا (۱۳۹۰)، سرمایه‌داری، خانواده و زندگی شخصی، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
۶. زیمل، گئورگ (۱۳۸۷)، مقالاتی درباره تفسیر علم اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی پرست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۷. عرب‌خراسانی، سمیه (۱۳۹۸)، «تقاطع جنسیت و خانواده: فهم جنسیتی از فرایند تشکیل و گسست خانواده»، علوم اجتماعی، دوره ۱۶، ش ۲، ص ۱۷۷-۲۱۲.
۸. عرب‌خراسانی، سمیه (۱۳۹۸)، «مسئله زنان در برخورد میان فرهنگ مرد محور دینی و فرهنگ انسان محور اسلامی»، مجله مدیریت فرهنگی، دوره ۱۳، ش ۲، ص ۱۹-۳۱.
۹. عرب‌خراسانی، سمیه (۱۳۹۸)، فهم جنسیتی از حیات خانوادگی، رساله دکتری، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.
۱۰. عرب‌خراسانی، سمیه و فضا حسینی (۱۴۰۰)، «تحولات معنایی خانواده در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ایران»، مجله مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۸، ش ۲، ص ۲۸۷-۳۱۱.
۱۱. فوکو، میشل (۱۳۸۳)، اراده به دانستن، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.
۱۲. فی، برایان (۱۳۸۹)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی با نگرش چند فرهنگی، ترجمه خشایار دیبیمی، تهران: انتشارات طرح نو.

۱۳. قاسمی، وحید؛ سمیه عرب خراسانی و علی ربانی خوراسگانی (۱۳۹۸)، «تقاطع جنسیت و خانواده: فهم مردانه از ازدواج و جدایی»، مطالعات زن و خانواده، دوره ۸، شماره ۱، ص ۱۱۳-۱۵۶.
۱۴. کونتز، استفانی (۱۳۸۷)، تاریخ ازدواج؛ از اطاعت تا صمیمیت یا چگونه عشق بر ازدواج پیروز شد، ترجمه سیمین موحد، تهران: نشر پیکان.
۱۵. لوید، ژنو (۱۳۸۷)، عقل مذکر: زنانگی و مردانگی در فلسفه غرب، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: نشر نی.
۱۶. مظاهری، علی اکبر (۱۳۷۷)، خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، تهران: نشر قطره.
۱۷. ملکی، طاهره (۱۴۰۱)، «مؤلفه‌های مردانگی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، رساله کارشناسی ارشد مطالعات زنان، دانشکده زن و خانواده، دانشگاه ادیان و مذاهب.
18. Adams, Michele & Coltrane, Scott. (2005), *Boys and men's in families; the domestic production of gender, power and privilege*, In Kimmel, Michael; Hean, Jeff & Connell, R.W. (2005), *Handbook of studies on men & masculinities*, Sage Publications.
19. Bray, James H & Stanton, Mark (2009), *Family psychology*, The Wiley Blackwell of family psychological.
20. Busanello Krob, Daniéli & Steffen, Luciana (2015), "Religious influence on education and culture: violence against women as common sense", *Procedia – Social and Behavioral Sciences*, 174, 2374 – 2379
21. Elizabeth Petersen (2016), "Working with religious leaders and faith communities to advance culturally informed strategies to address violence against women", *Agenda*, 30:3, 50–59
22. Frahm–Arp, Maria (2015), "Surveillance and violence against women in Grace Bible Church and the Zionist Christian Church", *Journal of Gender and Religion in Africa*, 21(1), 71–84.
23. Gennari, Marialuisa; Giuliani, Cristina & Accordini, Monica (2017), "Muslim Immigrant Men's and Women's Attitudes towards Intimate Partner Violence", *Europe's Journal of Psychology*, 13(4), 688–707.
24. Gorman, E. Sara & Gorman, M. Jack (2017), *denying to the Grave: why we ignore the facts that will save us*, Oxford University Press.

25. Haj–Yahia, Muhmmad M. (2003), Beliefs About Wife Beating Among Arab Men from Israel: The Influence of Their Patriarchal Ideology. *Journal of Family Violence*, Vol.18, 193–206
26. Isgandarova, Nazila. (2017), "The Role of Islam in Preventing Domestic Violence towards Muslim Women in Azerbaijan", *Spiritual psychology and counselling*, 2(2), 183–202
27. Kimmel, Michael; Hean, Jeff & Connell, R.W. (2005), *Handbook of studies on men & masculinities*, Sage Publications.
28. Levitt, Heidi M. & Ware, Kimberly. (2006), "Anything with Two Heads Is a Monster" Religious Leaders' Perspectives on Marital Equality and Domestic Violence", *Violence against Women*, 12: 12, 1169–1190.
29. Marie Macey (2010), *Religion, male violence, and the control of women: Pakistani Muslim men in Bradford*, UK, *Gender & Development*, 7:1, 48–55.
30. Marie Macey (2010), *Religion, male violence, and the control of women: Pakistani Muslim men in Bradford*, UK, *Gender & Development*, 7:1, 48–55.
31. Mshana, Gerry; Peter, Esther; Malibwa, Donati; Aloyce, Diana; Kapiga, Saidi & Stockl, Heidi. (2022), "Masculinity, power and structural constraints: Men's conceptualization of emotional abuse in Mwanza", *Tanzania. Social Science & Medicine*, 292, 1–8.
32. Si raj, Asifa. (2006), *the Islamic Concepts of Masculinity and Femininity*, Thesis Submitted for the Degree of Doctor of Philosophy, University of Glasgow.